



ملک جهانگیر

پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
گنجینه اسناد و کتابخانه ملی



من، جهانگیر ملک، ۲۹ بهمن سال ۱۳۱۱ در خیابان شهناز تهران به دنیا آمدم. کودکی ام مثل همه بچه‌های پایین شهر طی شد. یادم می‌آید نزدیک به ۶۰ سال پیش به دبستان اقبال در خیابان ری می‌رفتیم، خیلی از عزیزانی که امروز هنرمندان بزرگی هستند، با من هم‌مدرسه یا هم‌محلّه بودند ...

نوازنده
بهار

نوازنده یاد به بهار نخستین



گفتگویی منتشر شده با زنده یاد استاد جهانگیر ملک
نوازنده بهار نخستین

□ فروغ بهمن پور

روز بعد به دروغ می‌گفتم «از جانب شما پیغامی داشتیم مثل این که با من کاری داشتید» و خلاصه هزار بهانه

اجرا می‌کرد. بیشتر از قاسم جبلی می‌خواند.

نوازندگی خود شما آن موقع در چه اندازه‌ای بود؟

من شیفته شیوه نوازندگی استاد تهرانی بودم. هنوز هم هستم. این را تا یادم نرفته، بگویم که از خوش اقبالی من، منزل استاد درست پشت مدرسه ما بود. من از هر فرصتی استفاده می‌کردم و به هر بهانه‌ای که شده بود، نزد ایشان می‌رفتم. یک روز گفتم: «استاد، از این جا رد شدم، گفتم سری به شما بزنم». روز دیگر می‌گفتم: «دیشب خواب شما را دیدم گفتم امروز بیایم خدمتان!»

من، جهانگیر ملک، ۲۹ بهمن سال ۱۳۱۱ در خیابان شهپاز تهران به دنیا آمدم. کودکی‌ام مثل همه بچه‌های پایین شهر طی شد. یادم می‌آید نزدیک به ۶۰ سال پیش به دبستان اقبال در خیابان ری می‌رفتم. خیلی از عزیزانی که امروز هنرمندان بزرگی هستند، با من هم‌مدرسه یا هم‌محلّه بودند که از جمله آنها می‌توانم به اکبر گلپایگانی اشاره کنم. با همدیگر خیلی دوست بودیم. بیشتر وقتها در مدرسه و زنگ تفریح به جای این که مثل بقیه بچه‌ها به حیاط برویم و بازی کنیم، در کلاس می‌ماندیم، من روی میز ضربه می‌گرفتم و او آواز می‌خواند.

گلپا آن موقع بیشتر چه آواز با ترانه‌هایی می‌خواند؟

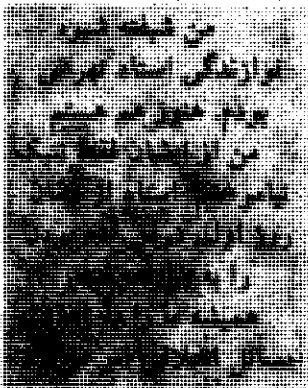
آن موقع که هنوز خواننده نشده بود! او فقط شش یا هفت سال داشت و ترانه‌های دیگران را



جور واجور!

روزی استاد تهرانی

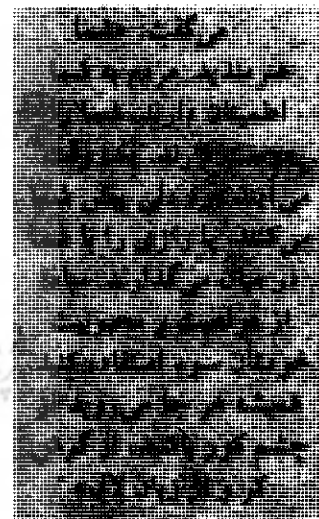
که متوجه علاقه بی‌اندازه من به موسیقی و به ویژه تنبک شده بود، گفت: «بچه جان بیخودی بهانه نیار. راستش را بگو. من که می‌دانم تو به خاطر تنبک این جا می‌آیی. دوست داری که نوازندگی این ساز را یاد بگیری؟» من که از شدت خوشحالی شوکه شده



بودم با دستپاچگی خود را به استاد چسباندم. می‌خواستم دستش را ببوسم که با بزرگواری نگذاشت. پشانی‌ام را بوسید و گفت: «خوب»



بنشین تا درس اول را بدهم. به همین راحتی شدم شاگرد استاد تهرانی. شادی آن روز را هیچ‌گاه از یاد نمی‌برم. اصلاً بزرگترین شادی در زندگی من، همان بود.



بزرگترین درسی که از مکتب استاد فرا گرفتید چه بود؟
من از ایشان فقط تنبک نیاموختم. استاد از همان روز اول، درس آدم بودن را به من آموختند. نه تنها به من به هر کسی که با ایشان در ارتباط بود. این جمله معروف از استاد را حتماً شنیده است: «اول آدم باش، بعد هنرمند» همیشه ما را به رعایت مسائل اخلاقی امر می‌کرد.

حفظ شخصیت هنری برای ایشان بیش از همه چیز اهمیت داشت. استاد از همان ابتدا تا آخرین روزهایی که نزدشان می‌رفتم مرا نصیحت می‌کرد. هیچ وقت فراموش نمی‌کنم، یکی از مائلی که خیلی به آن اهمیت می‌دادند حفظ اسرار دیگران بود. می‌گفت: «شما هنرمندید. مردم به شما اطمینان دارند. شما را دوست دارند. یک وقت می‌آیند درد دلی پیش شما می‌کنند، یا رازی را با شما در میان می‌گذارند. مبادا از موقعیت و محبوبیت خودتان سوء استفاده کنید. همیشه هر جا می‌روید از چشم کور باشید، از گوش کر و از زبان لال».

البته منظورشان این بود که در مقابل عیب آدمها نایبنا باشید و برای حفظ اسرار مردم لال باشید و ناشنوا. هیچ‌گاه به هنرمند دیگری حسادت نداشته باشید. کسی را نرنجانید. برای این که خودتان بالا بروید کسی را زیر پا نگذارید. به زیردستان و بالا دستان احترام بگذارید. استاد تهرانی خداوند اخلاق و ادب بودند.

یادم هست که ایشان، هر جمعه منزل استاد تجویدی می‌رفتند. منزل استاد تجویدی هم به ما نزدیک بود. سه راه شکوفه می‌نشستند. هنرمندان دیگری هم آنجا می‌آمدند. استاد تهرانی گاهی



اوقات مرا هم آنجا می‌برد. در تمام این مدت من هیچ‌گاه ندیدم استاد پشت سر کسی حرفی بزند یا به کسی بی‌حرمتی کند. خدا می‌داند ذره‌ای حسادت از او ندیدم. خیلی بزرگوار بود.

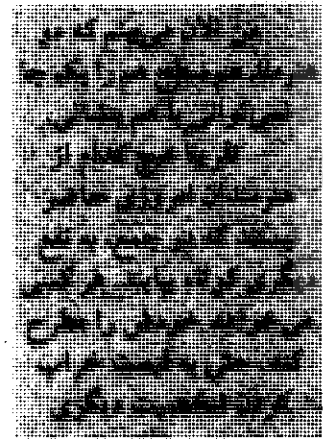
البته نیاز به گفتن من نیست که ایشان در تعالی بخشیدن تنبک تا چه اندازه زحمت کشیدند. استاد تهرانی بودند که به این ساز - که متأسفانه تا آن روز بسیار مورد بی‌مهری و حتی بی‌حرمتی جامعه قرار گرفته بود - شخصیت دادند.

مهم‌ترین سفارشی که در زمینه نواختن تنبک به شما کردند چه بود؟

گفته بودند که حواست، جمع باشد: «صدای تنبک باید زیر سازها باشد». یعنی این که آهسته‌تر از بقیه سازها باشد. من تا به امروز به سفارش ایشان توجه کرده‌ام.

ممکن است توضیح بیشتری در این خصوص بدهید؟

ببینید مثلاً اگر یک نوازنده تنبک با قدرت زیادی بنوازد

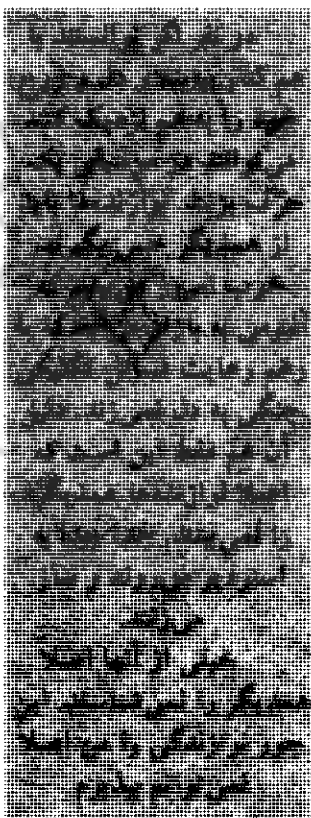


و صدای سازش بلندتر از (مثلاً: صدای تار) باشد یا به قول معروف «شلوغ کاری» کند، اصلاً کار خوبی نکرده و هنرش خوشایند دیگران نمی‌شود. متأسفانه برخی از نوازندگان تنبک این مهم را نادیده می‌گیرند و صدا را آنقدر بالا می‌برند که همه - از نوازنده هم‌نواز



می بردند.
هر وقت
بزرگان دور
هم جمع بودند،
استاد در نهایت
لطف، تنبک را به
دست من می دادند
و کلی از من تعریف
می کردند. اعتماد
به نفس عجیبی پیدا
می کردم و در حضور
هنرمندان بی جانشینی
چون محجوبی، حسین
یا حقی، حاج آقا محمد
ایرانی و... تنبک می زدم.

یادشان بخیر. به راستی، استاد
تهرانی دریایی بود از انسانیت. من



الان می بینم که دو هنرمند هم سطح
هم را یک جا نمی توانی با هم
بنشانی.

تقریباً هیچ کدام از هنرمندان
امروزی حاضر نیستند که در جمع،

گرفته تا مردم - کلافه می شوند. این
یعنی همان خودنمایی. استاد تهرانی
همواره ما را به فروتنی و افتادگی
امر می کردند.

درست به خاطر همین
ویژگی که در شیوه کار شما
هست تمام استادان، از مرتضی
محجوبی گرفته تا فرهنگ شریف،
بدیمی، کسائی، شهناز و... ترجیح
می دادند بیشتر با شما کار کنند.

من این را به حساب لطف
خدا می گذارم. شما نمی دانید که
درون من چه می گذرد. شما که نه،
به قول یکی از بزرگان هنر، خودم
هم نمی دانم یا شنیدن یک صدای
مطبوع و یک نغمه دلنشین فقط خدا
می داند که تا کجا می روم. نمی دانم.
خیلی ادبیاتی و رمانتیک بلد نیستم
حرف بزنم. شما همین جوری از من
قبول کنید. [با خنده] . خب ببینید
خداوند چه نظر لطفی به من داشته
که بزرگانی این چنین مرا برای
همراهی می پذیرفتند. نمی دانید
نشستن پیش کسائی و شهناز و
یا حقی و... بدون واسطه هایی مثل
نوار کاست، سی دی و... شنیدن ساز
این هنرمندان از نزدیک، چه لذتی
دارد. بگذریم. خیلی از چیزها در
زندگی وجود دارد که نمی توانیم با
کلام آنها را بیان کنیم. این را هم به
حساب همانها بگذارید.

اصلاً یک واقعیت را برایتان
بگویم. علاوه بر منش و اخلاق
استاد تهرانی، مهم ترین عاملی که مرا
به سوی تنبک کشاند همین بود. دلم
می خواست سازی داشته باشم که با
آن بتوانم این عزیزان را همراهی
کنم. فقط با تنبک بود که می شد کنار
اسدالله ملک، پرویز یا حقی، منصور
صارمی، رضا ورزنده و دیگران بود
و ساز زد...

به واسطه چه کسی به طور
حرفه ای به جمع هنرمندان بزرگ
پیوستید؟

گفتم که استاد تهرانی روزهای
جمعه مرا به منزل استاد تجویدی

به نفع دیگری
کوتاه بیابند. هر کسی می خواهد
خودش را مطرح کند. حتی به قیمت
خراب کردن شخصیت دیگری. آن
وقت، استاد تهرانی را ببینید با آن
که در نوازندگی نابغه بود چگونه در
جمع هنرمندان به خاطر من دست
به ساز نمی برد و شرایط را برای من
فراهم کرد. خدا او را رحمت کند.
اصلاً خدا آن روزگاران را رحمت
کند. تهرانی رفت، صبا رفت،
محجوبی رفت، حسین یا حقی
رفت. محمودی خوانساری رفت،
ادیب رفت. اصلاً آن روزگاران
رفت... راستی، سشوال شما چی بود
که به این جا رسیدیم؟

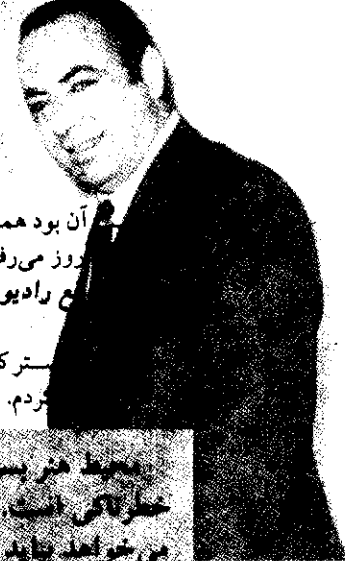
پرسیدم توسط چه کسی به
جامعه هنری و به رادیو معرفی
شدید؟

بله. گفتم که استاد تهرانی
هر کجا می رسیدند سفارش مرا
می کردند. استاد تجویدی هم
نوازندگی مرا تأیید کردند. یک روز
با خودشان مرا به رادیو بردند. مشیر
همایون شهردار که رئیس آن موقع
موسیقی رادیو بود، ساز مرا شنید و
مرا به همکاری دعوت کرد.

چه سالی بود؟
سال ۱۳۳۰.

در ابتدا با کدام یک از
هنرمندان کاری کردید؟

ابتدای ورودم به رادیو با
ارکستر ویژه که خود مشیر همایون



آن بود همکاری کردم روز می رفتیم جمع رادیو چند روزی بود که تقریباً من با مردم.

همایون سرپرست آن بود، متخبی از بهترین هنرمندان رادیو کار کردند.

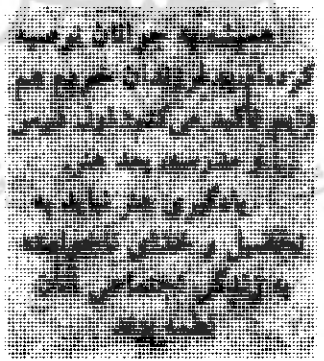
به دعوت چه کسی به «گلها» رفتید؟ استاد حبیب الله بدیعی از کردند که این را هم از سوی استاد

تا من از سبب خوش شانس

همکاری تان با «گلها» تا کی ادامه داشت؟

من تا آخرین برنامه گلها به عنوان تکنواز تنبک حضور داشتم یعنی دوره «گلها» که از پیرنیا شروع شد و به پژمان بختیاری، رهی معیری، محمد میرنقیسی و ابتهاج رسید.

به استاد بدیعی اشاره کردید، همراهی شما دو نفر مثل همراهی کسانی و شهناز هیچ گاه از حافظه تاریخ موسیقی پاک نمی شود. چگونه به این حد از همراهی رسیدید؟



ببینید! من ایشان را خیلی دوست داشتم. به لحاظ روحی خیلی به همدیگر نزدیک بودیم. خیلی همدیگر را درک می کردیم. اصلاً لازمه همنازی در موسیقی ایرانی همین است. دو نفر اگر توانستند با هم کنار بیایند و دل و روح خود را به هم نزدیک کنند می توانند در موسیقی یک حرف بزنند. نوازنده ها باید از همدیگر حس بگیرند. خوب امروز می بینم

که آلبومی به بازار می آید که به رغم رعایت مسائل تکنیکی چنگی به دل نمی زند. دلیل آن هم فقط این است که اصلاً نوازنده ها همدیگر را نمی بینند. جدا جدا به استودیو می روند و ساز می زنند.

خیلی از آنها اصلاً همدیگر را نمی شناسند. این جور نوازندگی را

بعضی ها تا یک ساز یاد می گیرند فکر می کنند که کافی است و دیگر هنرمند شده اند. بعد هم به خاطر همین برداشت غلط از هنر و از خودشان به بیراهه می افتند. دنبال شلوغ بازی و کسب شهرت و ثروت و... می روند

من اصلاً نمی توانم بپذیرم. آن موقع نوازنده ها با هم زندگی می کردند. آهنگساز با خواننده و ترانه سرا آنچنان به هم نزدیک بودند که انگار



یک روح هستند در چند کالبد. من همیشه استاد تجویدی را با بیژن ترقی و معینی کرمانشاهی و خانم دلکش می دیدم. همایون خرم و تورج نگهبان با همدیگر زندگی می کردند. خوب، نتیجه همدلیها را دیدید. آن آهنگهای جاودانی و آن نغمه های آسمانی. چرا امروز دیگر وجود ندارد؟ دلیل آن همین است. چند روز پیش، خواننده ای ترانه ای

بعضی هنر بسیار محیط خطرناکی است. کسی که می خواهد بنیاد موسیقی پیامورده، باید فقط حافظ باشد. به دنبال مسائل دیگر نیاید

سرپرست ارکسترها چه کسانی بودند؟

به ترتیب اگر بخواهیم بگویم می شود استادان حسینعلی ملاح، مهدی مفتاح، مجید وفادار و علی تجویدی، پرویز یاحقی، مهندس همایون خرم، عباس شاپوری، جواد لشکری و بزرگ لشکری.

چرا بعضی از ارکسترها دو سرپرست داشت؟

به خاطر این که مثلاً مجید وفادار به خاطر گرفتاریهایی که داشت، نمی توانست دائم سر تمرینات و برنامه ها باشد و دیگر این که استاد تجویدی اکثر ساخته های خودشان را می بایست فقط خودشان رهبری می کردند.

آیا ترتیب ارکسترها به خاطر شایستگی نسبت به دیگری بود؟ مثلاً ارکستر شماره یک خیلی شایسته تر از ارکستر شماره شش بود؟

نه اصلاً این گونه نبود. ارکستر شماره یک روزهای شنبه شماره دو یکشنبه و به همین ترتیب. اصلاً ارکسترها نسبت به همدیگر تقدم و تأخر به شکلی که شما فکر می کنید، نداشتند.

به «ارکستر ویژه» اشاره نکردید. در ارکستر ویژه که خود مشیر

برای من خواند که به قول خودش خیلی هم از رادیو پخش شده بود که البته من به رویش نیاوردم ولی

**مثلاً به آنانی که در
آهواراه خوانندگی هستند
از مناعت طبع، آبروداری
و بزرگواری محمودی
خوانساری بگویند. از ادب
و ادب ادیب خوانساری
بگویند. به هنرآموزان
ویولون از بزرگواریهای
صبا و شخصیت ممتاز
حسین یاحقی بگویند. به
دوستاناران هنرکمانچه از
افتادگی و شرافت استاد
بهاری بگویند**

هیچ اثری در دل من نگذاشت. بعد پرسیدم شعر ترانه از کیست؟ گفت از فلانی، که بعدها در لابلای صحبتهایش فهمیدم که اصلاً فلانی را ندیده است! از قرار معلوم به شورای موسیقی مراجعه کرده بود. از لابلای ترانه‌های تصویب شده، یک برگ بیرون کشیده بودند و گفته بودند این ترانه مال تو، برو بخوان!!!

جناب استاد باز گردیم به خودتان. پیش از انقلاب و تعطیل شدن موسیقی شما چه کردید؟ مثل بقیه، دوستانم خانه‌نشین شدم!

برخی از دوستانتان به تدریس پرداختند ولی شما نه. البته شاید به غیر از یکی دو نفر شما عملاً شاگردی نداشتید. چرا این‌طور بود؟

همیشه گفتم، حالا هم می‌گویم. محیط هنر بسیار محیط خطرناکی است. کسی که می‌خواهد بیاید موسیقی بیاموزد، باید فقط عاشق باشد. به دنبال مسائل دیگر

نیاید. خود شما بهتر می‌دانید امروزه یافتن چنین شاگردی خیلی دشوار است و حداقل از حوصله من نیست. همیشه به جوانان

**از بین شاگردان
محدودتان استعدادهای درخشانی
تواند جای شما را بگیرد، پیدا
می‌شود؟**

بله، چند شاگرد دارم که از تهران و شهران هستند. خوشبختانه آینده‌شان را من پیش‌بینی می‌کنم. ببینید من زمانه با آن موقع که ما کار می‌کردیم خیلی تفاوت کرده است. ولی خوب بعضی از هنرچهارمندان هم هستند. اگر سبکی از شما بخواهد چه بسا خیلی ماهر شوند. اما یک مسأله که خیلی من را آزار می‌دهد، این است که بعضی‌ها تا یک ساز یسار می‌گیرند فکر می‌کنند که کافی است و دیگر هنرمند شده‌اند. بعد هم به خاطر همین برداشت غلط از هنر و از خودشان به بیراهه

**هر کدام از عزیزانی که با
آنها بوده‌ام به نوعی در من
تأثیر گذاشتند
بدیعی را خیلی دوست
داشتم. خیلی به او نزدیک
بودم. جدای از مقام
هنری اش هنرمند بسیار
با اخلاقی بود**

می‌افتند. دنبال شلوغ بازی و کسب شهرت و ثروت و... می‌روند. این خیلی بد است. من به عنوان نه یک بزرگ، بلکه به عنوان کسی که سالهای سال زندگی‌اش از موسیقی

و موسیقیدان جدا نبوده، خیلی رنج می‌کشم. استاد تهرانی به ما یاد داد که همیشه باید در مقابل موسیقی احساس مسئولیت کنیم. همین فقدان احساس مسئولیت است که

**از بین شاگردان
محدودتان استعدادهای درخشانی
تواند جای شما را بگیرد، پیدا
می‌شود؟**

بله، چند شاگرد دارم که از تهران و شهران هستند. خوشبختانه آینده‌شان را من پیش‌بینی می‌کنم. ببینید من زمانه با آن موقع که ما کار می‌کردیم خیلی تفاوت کرده است. ولی خوب بعضی از هنرچهارمندان هم هستند. اگر سبکی از شما بخواهد چه بسا خیلی ماهر شوند. اما یک مسأله که خیلی من را آزار می‌دهد، این است که بعضی‌ها تا یک ساز یسار می‌گیرند فکر می‌کنند که کافی است و دیگر هنرمند شده‌اند. بعد هم به خاطر همین برداشت غلط از هنر و از خودشان به بیراهه

**من بیشترین ساعت
ضبط شده در موسیقی ایران
را دارم. من گویند در ۵۵۰
ساعت نوازندگی کرده‌ام**

از زبان، لال و از گوش، کر باشید و خوبها و مثبتها را در جامعه منعکس کنید. مثلاً به آنانی که در آغاز راه خوانندگی هستند از مناعت طبع، آبروداری و بزرگواری محمودی خوانساری بگویند. از شرم و ادب ادیب خوانساری بگویند. به هنرآموزان ویولون از بزرگواریهای صبا و شخصیت ممتاز حسین یاحقی بگویند. به دوستاناران هنرکمانچه از افتادگی و شرافت استاد بهاری بگویند. اصلاً شما خیلی باید کار کنید باید همواره در زندگی و آثار بزرگان جستجو کنید...

رسیدیم به همان جایی که من سالهاست دنبال آن هستم؛



خاطرات بزرگان هنر. چند سال است که از شما می‌خواهم خاطرات هنری‌تان را بنویسید.... بله، حق با شماست. خیلی امروز و فردا کردم. ولی خب وقت بسیار است. حالا حالاها در خدمت شما هستیم. قصد مردن هم نداریم (باخنده)

به غیر از استاد تهرانی بیشترین تأثیر را از ساز و اخلاق از چه کسی گرفته‌اید؟

هر کدام از عزیزانی که با آنها بوده‌ام به نوعی در من تأثیر گذاشتند. بنان نوعی تأثیر داشت، ادیب خوانساری نوعی دیگر، قوامی، شهناز، کسایی و...

ولی اگر مجبورم می‌کنید که اسم یک نفر را ببرم. حبیب‌الله بدیعی را می‌گویم. بدیعی را خیلی دوست داشتم. خیلی به او نزدیک بودم. جدای از مقام هنری‌اش هنرمند بسیار بااخلاقی بود.

آیا آرشویی از اجراهایتان دارید؟

نه، آرشو منظم و کاملی ندارم. آن وقتها از صبح تا ساعت ۱۱ شب می‌رفتم استودیو برای ضبط و... اصلا فرصت جمع‌آوری کارهایم را نداشتم. انگیزه چنین کاری هم را نداشتم. اما همان‌طور که شما بارها گفته‌اید من بیشترین ساعت ضبط شده در موسیقی ایران را دارم. می‌گویند در ۵۵۰ نوازندگی کرده‌ام.

آیا اثری به صورت مکتوب دارید؟

یعنی این که کتاب آموزشی نوشته باشم؟

بله. با این که قطعی را ننویسی کرده و به چاپ رسانیده باشید؟

تا به امروز نه. ولی یکی از شاگردانم [پدرام بلورچی] در تدارک مجموعه‌ای است که امیدوارم به زودی چاپ شود.

البته ناگفته نماند که کتاب به

تنهایی برای یادگیری کافی نیست. شاگردان باید اصول اولیه مثل دست چپ و راست و لبه میانی و وسط و ریز و پلنگ را از معلم یاد بگیرند. آن موقع می‌شود به صورت سینه به سینه آموزش بگیرند باید خودشان دنباله راه را بگیرند.

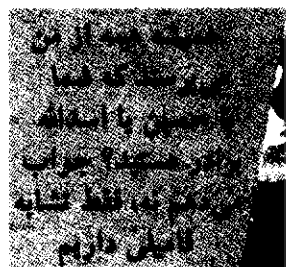


ایشان هم خیلی زحمت کشیده‌اند و کار فوق‌العاده‌ای دارند. ولی من انتظار تواضع هنری بیشتری از ایشان داشتم. بماند...

شما با برادران ملک (زننده یادان حسین و اسدالله) نسبت برادری نداشتید. ولی پیش از انقلاب گروهی تشکیل شده بود به نام برادران ملک. موضوع از چه قرار بود؟

بله. همیشه همه از من می‌پرسند که شما با حسین یا اسدالله برادر هستید؟ جواب می‌دهم نه، فقط تشابه فامیلی داریم.

این گروه را که شما اشاره کردید، باز می‌گردد به سالهای



گذشته، یعنی وقتی که فستیوال هنری به نام جشن هنر شیراز برگزار می‌شد. آقای دکتر هرمز فرهت برنامه‌ای درست کردند (همنوازی ویولون، سنتور، ضرب) اسم بنده را هم جزو برادران ملک آوردند. ما رقیب برنامه اجرا کردیم و بازگشتیم. خیلیها هم نفهمیدند که من برادر آنها نیستم. ما تحت عنوان همین گروه برنامه‌های زیادی در خارج از کشور هم داشتیم. شما به اسدالله ملک اشاره کردید. تا آخرین روزهای سلامت او را در رادیو و در برنامه همنوازان در کنارش بودم. بعد از انقلاب که ارکسترها تعطیل شد و ما خانه‌نشین شدیم فعالیت هنری ما جنبه خصوصی پیدا کرد. بعد هم که کار موسیقی از سر گرفته شد اسدالله ملک گروه همنوازان را در رادیو پی‌ریزی کرد

چند سبک برای نوازندگی تنبک می‌شناسید و بهترین را کدام می‌دانید؟

فقط یک سبک. آن هم سبک استاد حسین تهرانی. البته این به آن معنی نیست که فقط باید مثل او نواخت. بلکه هر نوازنده باید ابتکاراتی داشته باشد. خود استاد همیشه به ما می‌گفت: «من تنبک را به این جا رساندم. باقی آن وظیفه شماست که بتوانید از این چوب و پوست بی‌جان هنر بیافرینید». خود من بیشترین تأثیر را از استاد تهرانی گرفته‌ام و چیزهایی هم با بهره‌گیری از این سبک درست کردم.

با سبک نوازندگی آقای بهمن رجبی تا چه اندازه موافق هستید؟

با قدم من

من همراه تصور نریتم، فعلی...
تکواکل، محکوم حمدانی پور...
این گروه پیوستم...
در مورد فعالیت های
خصوصی تان پس از انقلاب کمی
بیشتر صحبت کنید.

برخلاف تصور خیلیها، پس
از انقلاب، ما کار موسیقی را
رها نکردیم. ضبطهای خصوصی
داشتیم. با خیلی از بزرگان مثل
استادان احمد عبادی، حبیب الله
بدیعی، جواد معروفی، فرهنگ
شریف، پرویز یاحقی و... همکاری
داشتیم.

بیشتر نوارها در منزل پرویز
یا حقی یا دوست هنرمندم دکتر
جهانشاه برومند ضبط شد. نوارها را
ضبط می کردیم و کناری می گذاشتیم
و منتظر می ماندیم تا فرصتی برای
انتشار آنها دست بدهد. چند آلبوم
هم با مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد
بیرون آمده است.

در حال حاضر چه
می کنید؟

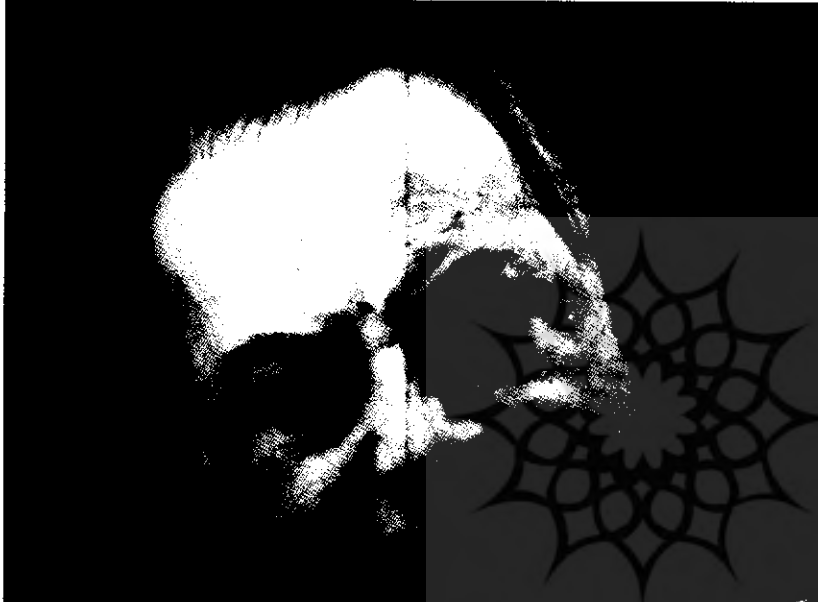
به تازگی مجوزی برای تأسیس
آموزشگاه موسیقی با نام
« گلها »

گرفته ام و در تدارک تهیه مکانی
برای ارائه اندوخته ها و تجربیاتم به
جوانان علاقه مند هستم.
جناب استاد از شما
سپاسگذاریم که بی نهایت میل
باطنی خودتان به انجام این
گفتگوری شدیدی.

من هم از شما سپاسگذارم.
از دور و نزدیک شاهد تلاش شما و
همکارانتان هستم. برای شما و همه
کسانی که نمی گذارند چراغ موسیقی

خاموش شود آرزوی تندرستی و
پیروزی دارم.

«همزیان» عنوان تازه ترین
آلبوم است که چند روز پس
از مرگ استاد جهانگیر ملک
منتشر شد. در این آلبوم دکتر
جهانشاه برومند با ویولون
و فریدون احتشامی با تار در
کنار استاد ملک به هنرنمایی
پرداخته اند.



• نمونه امضا و یکی از آخرین عکس های استاد